

بررسی مسیر اندیشه و دقایق آن در دیوان حکیم سبزواری

جلیل مسگرنژاد

دانشگاه علامه طباطبائی

سرآغاز سخن: اشاراتی بر اهل تحقیق

سنجش و بررسی انواع ادبی و شیوه های گوناگون شعر و نثر، در فرهنگ پر بار زبان فارسی، راههای متفاوتی دارد که در یک نظر کلی این راهها چون پله هایی است که فرد را در موضوع خاصی به معرفت نهایی می‌رساند. این شناخت موقعی کامل است که اساس باورها و منیت آن فرد روشنتر شود، و نحله و شاخه اندیشه او روشن گردد و معین شود که اساس آن نحله چه پایگاهی در بین سایر نحله (عرفانی و کلامی) دارد، و شاعر در رسیدن به حقایق و رساندن آنها چه مقدار توانایی داشته است.

نکته ۱: در فرهنگ ما اکثر قریب به اتفاق حکما و فلاسفه با شعر مأنوس اند و سخن دل خود را،

کم یا زیاد ، به زبان شعر بیان می‌دارند . گاهی در آثار بازمانده از اندیشمندان ، زبان شعر بر دیگر شیوه‌های بیان ، چنان پیشی می‌گیرد که بعد از گذشت قرون و اعصار ، ما او را شاعری می‌بینیم و فخامت سخن و اندیشه او را در قالب شعر در اختیار داریم .

نکته ۲: با توجه به نکته اول است که در معرفی سنتی شعرای بزرگ لفظ "حکیم" را در مقابل نام آنان قرار می‌دهیم ، مانند حکیم رودکی سمرقندی ؛ حکیم فردوسی طوسی ؛ حکیم نظامی گنجوی ؛ حکیم انوری ایبوردی و

در دوره های بعد که فرهنگ اسلام و بیان عرفان در شعر غلبه کلی پیدا می‌کند ، این عناوین خود گویای مسائل مهمتری می‌شود و القاب شیخ ، مولانا ، شمس الدین ، مصلح الدین ، فخرالدین ، سعدالدین ، عمادالدین و ... خود بیانگر این نکته است که آنان علاوه بر هنر شعر ، خود از سرآمدان فرهنگ مذهبی زمان خود بوده‌اند .

نکته ۳: اگر بزرگانی چون نظامی ، خاقانی ، سنایی ، عطار ، مولوی قدم در دایره استدلال می‌گذاشتند و افکار و اندیشه‌های خود را در قالب نثر و به شیوه های استدلالی و تشریحی بیان می‌کردند ، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شد .

اصولاً زبان شعر خالص اندیشه و خلاصه دریافت و چکیده عاطفه و احساس فرد به صورت رمز مختصر و مفید است . در این شیوه بیان ، شخص با استفاده از فنون خاص شعری می‌تواند بحری را در کوزه‌ای بریزد و جهانی از معرفت را در بیتی بگنجاند . علی‌الخصوص نباید از این نکته غافل بود که هر قدر فرهنگ زبانی پربارتر می‌شود و افقهای دید و اوجهای پرواز دورتری پیدا می‌کند ، مردم آن زبان نیز همراه آن رشد می‌کنند و مسائلی را که در دوره های قبل از راه استدلال می‌پذیرفتند ، از بدیهیات می‌شمارند و ازین راه امثال و حکم زاده می‌شود و اصول پذیرفته شده‌ای به عنوان پایه های اندیشه (اصول موضوعه) در می‌آید ؛ و شاعر نیز با تکیه بر آن اصول به راحتی می‌گوید : "پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت ... " که در قبل دو موضوع کلامی : " لیس فی الامکان ابداع مما کان " و در فرهنگ دینی " الله جمیل و یحب الجمال و ... " به اثبات رسیده و کاملاً در اذهان جا باز کرده است .

آخرین مرحله از سنجش و شناخت در شعر نیز این است که آن شاعر چه مقدار توانسته است از این بیکرانهای معرفت بهره بگیرد و خود را در ارتباط با ریشه های اندیشه به محض معرفت نزدیک سازد .

ای بسا اندیشمندی را در این مسیر می‌یابیم که اندیشه خود را در قالب شعر یا نثر بیان کرده‌اند؛ و نه تنها نتوانسته‌اند به بنیانهای معرفت خالص نزدیک شوند، بلکه، شاید اشکال اصلی در اساس اندیشه آنان، علی‌الخصوص از قرن دوم تا پنجم هجری، این بوده است که تا دانسته یا ندانسته در مقابل صراط حق و جلوۀ مستقیم قرار گرفته‌اند، و مبادی و مبانی در فقه و اصول و کلام و ایجاد نحله‌هایی در تصوف و عرفان، به مرور زمان - از آنجایی که تکرار عادت طبیعت ثانوی می‌شود - راه خود را حق جلوه داده و راه حق را نادیده گرفته‌اند؛ در این باره فراوان بحث شده و کتب زیادی در اثبات ورۀ آن نوشته شده است.^۱

شعر اسرار هر چند در مقایسه با شعر شاعرانی چون سنایی و عطار و مولوی و شیخ سعدی و خواجه حافظ از حیث وسعت و بیان هنری در مقام پایین‌تری قرار دارد، ولی اگر آن را از دیدگاه مبادی و مبانی صحیح فرهنگ اسلام بررسی کنیم، نظر و عقیده دیگری باید ارائه کرد.^۲

عشق صلح‌کل و باقی همه جنگ است و جدل عاشقان جمع و فرق، جمع پریشانی چند
سخن عشق یکی بود ولی آوردند این سخنها به میان زمرۀ نادانی چند
آنکه جوید حرمش گو به سرکوی دل آ نیست حاجت که کند قطع بیابانی چند

در این مقاله سعی بر آن است که با نشان دادن جلوه‌هایی از مسیر اندیشه اسرار، مشخص شود که او در این مسیر توانسته است با آوردن زیباترین تعبیرات و استفاده از تمام فنون بیان و معانی عالیترین و نابترین اندیشه‌ها را هدیه اهل دل کند.

از سرّ آن دهان همه "اسرار" شد وجود زان سبزه زار خط، بشد این خطّه سبزواری
در این شیوه تحقیق نخست از بین کلمات و ترکیبات به کار گرفته شده، رئوس مطالب و حدود عقاید او را شناسایی می‌کنیم و به جهت ضیق میدان در اغلب موارد نتیجه‌گیری را به عهده خواننده می‌گذاریم؛ و در نهایت مقال موضوعی بکر را از اندیشه او و از حلقات پیوسته اندیشه او با پیشینه فرهنگی، مختصراً شرح و توضیح می‌دهیم.

رئوس عمده مسیر اندیشه اسرار به ترتیب زیر معرفی می‌شود:

۱ - آیات و احادیث در شعر اسرار (برای نمونه)^۳

آیات به صورت آشکار و مستقیم:

نیایی ساعتی ما را به بالین وَاِنَّ السَّاعَةَ اَيَّانُ مُرْسَاكُ (۱۳۱)

- موسی نیست که دعوی انالحق شنود
 ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست (۷۲)

- چنگ گوید به چنگ داستان زن
 ان للعاشقين حسن مآب (۶۱)
 آیات با تأویلات خاص:
- وجود جامع آدم چو بود دانش اسماء
 برید بر قد او دست حق قبای خلافت (۶۹)

- معنی اش را رجعت و تکرار نیست
 گر به صورت رجعت و تکرار داشت (۶۶)

- برگشت به او هر چه ازو گشت پدید
 گر ز اهل کلیساست ور از اهل کنشت (۸۸)
 احادیث:
- قَصُّهُ مَا قَصُّهُ آبُ اسْتِ وَ حَوْتِ
 ای تو آب و جمله عالم سراب (۶۴)
 آنکه فرمود:
- " اطلبوا العلم ولو بالصین " نمود
 کز نگارستان بین نمودج ارژنگ عشق (۱۲۸)

- هر که را کشت خونبهایش شد
 ای فدای بهای حضرت دوست (۶۵)
 احادیث با تأویل خاص:
- گر چه چو عیسی پدری نیستم
 وصل حقیقی پدرم آرزوست (۸۷)
 *
- مرده دلا! قبر تن خالی است
 زنده شواز عشق و در آ از قبور (۱۱۳)

- بود چو فقر سیه کردن خودی ز وجود
 چو خال گونه بود زیبا و زیور فقرا (۵۴)

۲ - شواهدی از مکتب علمی و کلامی اسرار^۴

- جلوه گر در پرده آمد آفتاب
 از تعین بر رخ افکنده نقاب
 نی غلط گفتم نقاب و پرده چیست
 بسی حجابی آمده او را حجاب (۴۴)

- یار عیان است بسی نقاب در اعیان
 لیک در اعین کجاست دیده بینا (۵۷)

- عجب دارم که صورت بست در مرآت آن صورت
 که بتواند کشد با آن نزاکت عکس صورتها (۵۲)

- ای از صفات گشته هویدا همه صفات
 ذات خجسته ات شده مرآت بهر ذات (۷۴)

- هر چیز که بینی ز زمانی و زمینی
 تا مثل شوندت ز قفا جمله دوندت (۸۰)

- گیرم از چهره بر خلق برافکنند نقاب
 چشم خفاش کجا ، مهر جهانتاب کجا (۸۱)

جفا بری ز حد و نیست خُد چون و چرا *** مگر چو وصف خدا پاک از چه و چنداست (۸۳)
 مگسو سر درون پرده "اسرار" *** که از اندیشه سز حق برون است (۸۶)
 اینکه برت نورشد از ظلمت است *** قاعده با صر و مخروط نور (۱۱۲)
 چون ز نکو جز نکو ، نایدویک بیش نیست *** هیچ نکوهش مکن، دیده بدبین بیوش (۱۲۱)
 شمع رویش چو برافروخت به بزم ابداع *** همچوانجام درآغاز یکی داشت شعاع (۱۲۵)
 طفل است جان و مهد تن او راقرارگاه *** چون گشت راهرو نکند مهد یک طرف (۱۲۶)
 در جمله مراتب اعداد لایقف *** نبود به پیش دیده "اسرار" غیر یک (۱۳۱)

۳- عقیده عرفانی و بینشی اسرار

به چشم اهل حقیقت شود مجاز حقیقت شریعت است طریقت ، طریقت است شریعت (۶۸)
 کردیم نخستین گام در راه تو ترک کام *** تاخود چه شود انجام ، این است چو آغازت (۸۵)
 با دوستی پنج تن از کاخ سپنج "اسرار" رو این پنج به از هشت بهشت (۸۸) ***

۴- مسیر اندیشه اسرار

رد اصل رؤیت اشعری^۵

در سز دل نهران بودت مهر ذات ، لیک باچشم سرندید کس انوار حویش را (۴۶) ***
 دلت خواهی شود مرآت حق بین ؟ خدا را در جمال انورش بین (۱۴۸)
 نارسایی بحثهای فلسفی :
 درد عشق تو چه سنجیم به قانون شفا کز اشارات دو ابروت شفاما رابس (۱۱۹)
 نارسایی بحثهای کلامی :
 گه زامکان برسد به واجب پی گه نهد از حدود طرح جدل
 آن گه از هستی اش نمود اثبات بیند امکان حدود وضع علل (۱۲۵)
 تقدّم عشق بر عقل :
 ای که بانور خرد ، نور خدا می جویی خویش بین ، عکس نظرکن ، به کجا می پویی (۱۷۵)

در وجود ، عدمی متصور نیست :

چون هست عکس یکتا، نبود دو چیز همتا
وحدت ذاتی است :

در ملک هست، جز هست، چون نیست؛ نیست ثانی (۱۶۷)

گر بیویی تو هر عدد را ، نیست
نفی اصالت ماهیت :

جز یکی در توامشان مدخل (۱۳۶)

وصف آن رخسار با "اسرار" هم زان یاردان
طرح زمان و مکان:

کان نمودی را که نبود بود ، هستش مشکل است (۶۷)

قطره خطی شود ز سرعت سیر
اصل جهان ممکنات :

چون شود از محیط خود مُنزل (۱۳۶)

جهان چون نقطه بین در مرکز دل
ظاهر و باطن :

دو کون و یونس دل بطن "نون" است (۸۶)

مپندار او نهران و تو عیانی
بیرون ز پرده نقد و متاع جهان نمود
خلافت و ولایت :

تو در سبحات سبحانی نهانی (۱۷۰)

در پرده ساخت رونق بازار خویش را (۴۶)

آدمی چون که معرفت اندخت
جام جم اسرار غیب ، می شودش منکشف

قابل خلعت خلافت شد (۸۲)

جام ولا هرکه از ساتی کوثر گرفت (۸۳)

۵ - منزل معرفت^۶

دوری و نزدیکی :

تا سر کویش هزار مرحله راه است (۱۱۲)

بعد مسافت اگر چه در ره او نیست
دو بینی چگونه حاصل شد :

دو بینان را میان آمد سخنها، گیر و داری شد (۹۹)

حقیقت چون که پنهان ماند اندر پرده عیسی
راهنمای راه " همت خواهی " :

روگشایش طلب از همت مردانی چند (۱۰۶)

ای که مغرور به جاه دوسه روزی بر ما

همت از مرد حق زهمت اوست (۷۱)

همت از مرد حق طلب می کن

لباس فقر :

- کالای دارایی کل ، جز در لباس فقر نیست
فقرا مبدل الاحوال اند :
- پسوند باشد با خدا ، درویش از خود رسته را (۴۹)
ببر به منظر کامل عیارشان مس قلب
که خاک تیره شود زر، ز منظر فقرا (۵۳)
راز کرامت مکتوم است :
- که بر "اسرار" روشن گردد اسرار کرامتها (۵۲)
ز صهای شهودش جرعه‌ای ساقی کرامت کن
مظهر کل دل درویش است :
- دل ما مظهر کل، کل همگی مظهر ما (۵۸)
اختران پرتو مشکات دل انور ما
عین الحیاة معرفت :
- سواد دیده در آن خاک معبر فقرا (۵۳)
گرت هواست که عین الحیاة ظلمت چیست؟
کیمیای نظر :
- کیمیای نظر کامل درویشانست (۸۸)
نقد عالم همه قلب است ولی نقد صحیح
چشم جهان بین :
- به سواد اعظم دل نبود جز آن یگانه (۱۵۷)
به حصار دیده کل همه نقش اوست حاصل
همت و اراده عارف :
- عجب مدار که مقصودی آفرید به همت (۶۹)
چو در اراده حق مضمراست اراده عارف
مقام دل :
- وجود هر دو عالم مظهر دل (۱۳۲)
فلک دوران زند بر محور دل
دل منبع تجرید است، دل مظهر ذات حق ***
دل منیع تجرید است، دل مظهر ذات حق (۱۲۹)
جام جم :
- نخبه جمله عالم دل درویشانست (۸۸)
جام جم ، مظهر اعظم ، دل درویشان است

- بهر دارا ساختند آیین شاهای ترا (۴۴)
جام جم خواهی بی از خود، ز خود، بی خود طلب
یک رنگی دل :
- گاه از دیده گه از چهره برون آوردیم (۱۴۴)
یاری کز رنگی دل خواست از آن این همه رنگ
عظمت دل :

یا کعبه در برابر بیت الحرام ما (۶۰)	عرش سپهر خود چه بود پیش عرش دل سرمایه دل :
ز غم گویی سرشته پیکر دل (۱۳۳)	چه شوری بود یاران بر سر دل اعتبار دل :
دیدی چه قدر بود برش اعتبار دل (۱۳۵)	این لخت دل به پیش سگش هم نیفکند دل شکسته :
کدامین پادشه دیدی که ملک خود کند ویران (۶)	بجز آن پادشاه کشور دل در جهان "اسرار" !

۶- محبت و عشق

	تعریف محبت :
سود و سرمایۀ عشق حضرت اوست (۶۶)	ره و رهبر دلا محبت اوست اصل محبتها :
اصل هر حبّ همین محبت اوست (۷۱)	اوست ذات الذوات ، پس همه جا محبت روح عبارت است :
باشد هزار خرمن طاعت به نیم جو (۱۵۴)	در جان آنکه تخم محبت نکاشتند سر محبت مکتوم است :
ورنه به سوی دارچو منصور بر نهد (۸۰)	خاموش شو "اسرار" مگو سر محبت تعریف عشق :
سرمایه عیش و کامرانی (۱۶۷)	عشق است حیات جاودانی
عاشقان جمع و فرق جمع پریشانی چند (۱۰۶)	عشق صلح کل و باقی همه جنگ است و جدل
عشق سزای است نهانی بدارز گفت و شنود (۱۳۵)	راه عشق است و به هر گام دو صد جان به گرو بازی عشق :
عالمی را عشق بر این کار داشت (۶۶)	نی همین در کار جان بازی است دل غم و عشق :
آری آغاز ندارد غم دیرینه ما (۶۱)	غم عشق تو چو حسنت نپذیرد انجام عقل و عشق :

- بر ما پیر خرد طفل دبیرستان است
 فلسفی مقتبسی از دل دانشور ما (۴۲) ***
- کی ز مفتاح خرد ببابی گشود
 عشق او مشکل گشایی می‌کند (۱۰۷) ***
- تا ز تو باشد اثر، نبود از آنت خبر
 نیست درین ره بتر دشمنی از عقل و هوش (۱۲۱) ***
- ای به کوی عافیت برداشته آهنگ عشق
 بین عقاب عقل را چون صعوه‌ای در چنگ عشق (۱۲۷) ***
 عشق آغازگر حیات :
- مظهر عشق نه تنهات مقامات طیور
 کناچه در مکمن غیب است بود مظهر عشق (۱۲۸) ***
- طایر عشق همانز و همایون بال است
 قاف تا قاف وجودست به ریر پر عشق (۱۲۸)
- هست در معنی و صورت معنی بی صورتش
 جلوه در هر رنگ دارد صورت بی رنگ عشق (۱۲۷)
- کتاب عشق :
- نقش دیوان قضا آیتی از دفتر عشق
 آسمان بی سروپایی بود از کشور عشق (۱۲۸)
- قانون عشق :
- حرام است ار چه قتل بی گناهان
 به شرع عاشقی کرده حلالش (۱۱۹)
- راه بی سر انجام عشق :
- اندر ره عشق بی سرانجام
 دریاها بیست بیکیرانها (۴۹) ***
- مزن دم از دل و جان رهروا، این وادی عشق است
 کجا دل در حساب آمد، کجا جان در شماری شد (۹۹)
- راه عشق، طریقت :
- تا نکنی ترک سر، پای درین ره منه
 خود ره عشق است این، هر قدمی صد بلا (۵۰)
- راه عشق، راه جنون :
- "اسرار" ! ره جنون گرفتیم
 کان طره شود سلاسل ما (۵۰)
- راه عشق، وادی حیرت:
- ز پیچ و تاب راه عشق اندر وادی حیرت
 مرانفاده مشکلهای، توای مشکل گشا، بگشا (۵۶)
- کشور عشق، وطن مألوف :
- مریض کشور عشق، عجب نبود اگر باشد
 مرا بالین زخاره، بستر از ریگ بیابانها (۴۷)
- سلطان کشور عشق، ولایت :

تاج اسرار علی قطب مدار عشق است
نیاز عشق ، اتحاد عاشق و معشوق :
خود عاشق و خود معشوق ، از روزنخستین است
شاهد و مقصود در خود دیده ایم ***

اوبود دایره ومركز او محور عشق(۱۲۹)
حسن ازلی "اسرار" از عشق تو مستغنی است(۹۰)
با نگار خویش پیوستیم ما (۴۵)

۷- بود و نمود

جریان هستی(کاخ مجاز):
ای دل بشتاب زانکه رفتند
انسان در این جریان :
تا دل به سیرافتاده است ، هر خیر و شرافتاده است
جهان سایه حق است (آواز پر جبرئیل):
همه جاها به تالباها، نقوشی از پیر عنقا
علت هستی :
از مهر رخت چو ذره هستند
سر حیات :
سردهنت نیافت "اسرار"

زیسن کاخ مجاز کاروانها (۴۹)
ظاهره غیرافتاده است ، در خفیه در کار من است (۶۸)
فروغ خود یکی باشد، بودکثرت ز روزنها (۴۴)
در رقص و سماع آسمانها (۴۹)
هر قدر شدش عیان نهانها(۴۹)

۸- اصطلاحات عرفانی خاص

حروف :
همه عالم حروف و حق سخنگوست
غیبت و حضور :
غیبت از خودی و شرب مدام
آب حیات ، کیمیا، عنقا :
حدیث چشمه حیوان و کیمیا و عنقا

وزو حرف نخستین کاف و نون است (۸۶)
از دوام حضور ساحت اوست (۶۶)
عبارتی دوسه از صاحب صفت منداست (۸۲)

راهبر و خضر :

خضر رمی کو که ما عاجز و درمانده‌ایم مراقبت :	کعبه مقصود دور، خار مگیلان به پا
بر در دل نشین نگهبان باش پیر مغان :	کین سراپرده خاص خلوت اوست (۶۶)
بر آستان پیر مغان رو نهاده‌ایم تعریف رخ و خط :	بر تو ز عرش آمده زین رو مقام ما (۶۰)
رخت را جام جم گفتند و هم آینه حق بین تعریف فنا :	خفت تعویذ جان خواندند، خط سبع الشمانی هم (۳۷)
قرة العین عارفان که فناست خال و خط :	نیستی در فروغ طلعت اوست (۶۶)
بود سر خط آزادی "اسرار" زلف و رو، کفر و دین :	و یا منشورنیکویی است این خط (۱۲۳)
از زلف و رویت آمد پدیدار تا گزفتار رخ و زلفش شدیم سینه "اسرار"، محرم اسرار ساز راز چشم :	در چشم زاهد کفری و دینی (۱۶۲) از قیود کفر و دین رستیم ما (۴۵) ای تو به زلف و به رخ، رهزن و هم رهنما (۵۰)
بلعجب بین بی می و مطرب تمام هر آن کس که چشم ترا دید، گفت : کمر و میان :	همچو چشم مست او مستیم ما (۴۵) "أَلَا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَظِيمٌ" (۱۳۸)
فته ها آمده از سر میانت به میان راز دهان :	از میان پرده بر انداز و بر انداز نزاع (۱۲۵)
پسته تنگ دهانش نکته سر بسته‌ای است رمز ساقی :	حرف از آن سزی که بر گل بستی اش، بس مشکل است (۶۷)
تافت بر طلعت ساقی، پس از آن بر باد تعبیر از می :	آمدی مجلسیان را به نظرایین اوضاع (۱۲۵)
می سد فکر فاسد یا جوج مفسد است	أشرار أرض تلک اسرار لا تذر (۱۱۴)

می ار آبی است ، لیک آتش مزاج است علاج هر نرسده جان خام است (۸۱)

دل ز محنت شده خون ، جام می ناب کجاست جان شد از دست برون ، نغمه مضراب کجاست (۸۱)
گشایش از میکده است :

از میکده گـر دری گشاید نـگشـود ز درس مشکل ما (۵۰)
رنـدی و ملامت:

پیشۀ ما رندی و میخوارگی است شیشۀ ناموس شکستیم ما (۴۵)
دل دیوانه‌ام ملک ملامت رامسخر کرد * * *
طریق مملکت گیری دلم آموخت ز ابرویت (۸۵)

دارد "اسرار" به رندان پیوند * * *
گر چه زاهد صفت ازرق پوش است (۷۸)

۹ - انسان و خدا

انسان مرآت حق نماست :

بر خویش بود عاشق و آینه خانه ساخت تا بنگرد در آینه دیدار خویش را (۴)
عظمت انسان :

ای که پنداری که نبود حشمت و جاهی ترا هست شرق و غرب عالم ، ماه تا ماهی ترا (۴۷)
ماهیت انسان :

هم تیره طبع خاکی و هم نور ، نورپاک بنگر ز خویش نور خود و نار خویش را (۴۶)
اطوار روحی انسان:

بود مردم چو بوقلمون ترا اطوار گوناگون گهی انسی و گاهی جان ، گهی بت‌گه برهنها (۳)
راه خدا از انسان است:

از پی آتش تا چند گردی ، کوبه کو و در به در رو به خویش آور که هست از خود به اوراهی ترا (۴۴)
خدا در دل انسان است :

در خویشتن بدید عیان شاهد الست هر کاو درید پرده پندار خویش را (۴۶)
۱۰ - انسان کامل^۸

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ :

همانا از تو نوری تافت برآدم که شد مسجود و گرنه کی چنین تعظیم بهر قبضه‌ای گل بود (۹۳)

خمیر مایه خلقت :

نمودند از مسی لعلش مخمّر طینت آدم از آن می چون عجین شد خاک ، هرگل گلغزاری شد (۹۸)
 پیامبر اسلام انسان کامل و مسجود عالم و آدم است:
 ای نور خدا ، گویم اگر سوء ادب نیست دیگر ز کجا مثل تو ایجاد توان کرد
 جانی و دلی ، روح و روانی ، همه آنی از مشت گلی این همه بنیاد توان کرد؟ (۹۳)
 هستی بر انبیا شه ، فرمانبرت که و مه *** تاج تو "لی مع الله" حق را تو نورثانی (۱۶۵)
 استمداد همت از انسان کامل :
 ای که از مهر رخ توست فروغ دو جهان فکربهبودی بخت سیاهی باید کرد (۶۹)

۱۱ - جلال و جمال

غیرت الهی (پرده جمال):

پس برده ندارد جمال غیر صفات جلال نیست برین رخ نقاب ، نیست برین مغز پوست (۶۹)
 تجلی جلال :
 شد تجلی جلالی سبب مظهر تهر این دو بنیان ز چه رو اهرمنی ساخته اند (۱۰۸)
 ولایت مظهر جلال :
 دلیر مظهر تهری که خویش اسیر ساخت چو ختم مظهر رحمت نمود ، ختم نبوت (۶۹)

۱۲ - اصل انتظار^۹

در قرآن کریم در مقام انذار و تبشیر آیاتی است که خداوند متعال انسانها را - خواه آنان که ایمان آورده اند و خواه آنان که بر سر عناد هستند - به انتظار فرامی خواند؛ و روز وعده را در گرو انتظار قرار می دهد:

"فانتظروا انی معکم من المنتظرین". (اعراف / ۶۹)،

"قل انتظروا ، انا منتظرون". (انعام / ۱۵۹)،

"قل کلّ متربّص فتربّصوا؛ فستعلمون من أصحاب الصراط السوی و من اهتدی": (طه/۱۳۵).

در این گونه آیات نکاتی در خور تعمق و تأمل هست: نخست اینکه خداوند مواعید خود را در

گرو گذشت زمان (بانوعی خاص) قرار می‌دهد؛ در ثانی، خود نیز در مقام انتظار تحقق آیات خود است.

اغلب مفسرین در مورد آیاتی، که به نحوی از اتحاد معنی انتظار را القا می‌کنند، با توجه به ظاهر آیات و با استمداد از شأن نزول و موارد تاریخی موضوع را به بحث می‌گذارند و آنچه بدان اشاره می‌کنند همان روز قیامت است.

با عنایت به اینکه هر آیه از آیات کتاب خدا منحصر به زمان محدود و مکان خاص نیست و شمول آیات بر کل زمانهاست و با دقت به انعکاس معنوی آیات در کتب عرفا و شعرای عارف، و همچنین به مکانت آیات، راز سرپسته‌ای هم در کلیت مفهوم آیات و هم در سخن گویندگان باقی می‌ماند که هراهل تحقیق رابه تفکر و ا می‌دارد.

اینکه وعده حق منوط به گذشت مراحل و سیر مسالک است و این ارتباط به خاطر طی مراحل است که انسان در آن مسیر مدارج کمال را می‌پیماید و از این راه آماده پذیرش و پذیرای نور کمال و عروس جمال می‌گردد. هر گاه شخص سالک در دورنمای مقصد خود، مطمئن به "دریافت" نباشد، چگونه و چرا این راه را می‌رود؟ راز نهفته در "انتظار" چیست؟ و مراحل این راه که در زبان عرفا "صبر" و "توکل" و "رجا" و "رضا"، و اگر به توسع بنگریم، تمام حالات و مقامات که هر یک در گرو "انتظار" است، چگونه تبیین می‌شود؟

و باز در سخن بزرگان به اشارات و کنایات چند بر می‌خوریم که هر یک به نحوی از اتحا و به مقتضای حال و مقام خود "گوشه" ها زده‌اند!

کلیت بحث در اصلی است که در اندیشه های عرفا به " اصل ولایت " ^{۱۰} تعبیر شده است و این اصل نه تنها در جهان اندیشه اسلامی بلکه در کل ادیان جهانی نیز به چشم می‌خورد.

در باب ولایت و درجات آن و ظهور ولی خاتم باز سخنها گفته اند و اخبار و احادیث فراوانی مؤید این اصل است. سخنها، فراوان و پراکنده و گاهی معارض هم‌اند. مایه‌ها و پایه های اندیشه بر حول وجود قائم منتظر، زمان ظهور، علایم ظهور، حکمت غیبت، طول غیبت و بالاخره ارتباط انسانها با آن وجود مقدس است. در این مختصر نه مجال پرداختن به موارد فوق است و نه این حقیر را استحقاق ورود به این مسائل، ولی مطالب و مصادیق سخن همه گیر و در اعماق اندیشه هاست؛ و یا بهتر بنگریم خمیر مایه روح و روان هر انسانی نگرستن به دورنمای فراغت و " فلاح " و خلاصی از مصائب خود اندیشیده می‌باشد. آنچه را که در این نوشته دنبال می‌کنیم، انعکاس این

اصل در ادب عرفانی ماست . چند شاهد از سخن عارفان در لباس تمثیل این رشته را هموار می‌کند : در مثنوی در داستان " شاه و کنیزک " نقطه حساس داستان مقطعی است که شاه درمانده و لا علاج و با توسل به خداوند به جریانی شهودی دست می‌یابد و آن مشکل گشای دردها بر او ظاهر می‌شود. روز بعد ، او در منظر منتظر ورود آن موجود مقدس است ، که می‌آید و درد لا علاج شاه را درمان می‌کند . حالا چرا در مثنوی مولوی بعد از فاتحه‌الکتاب اولین اصلی که در لباس تمثیل مطرح می‌شود ، این ماجراست و خود جای بحث دارد :

چون که آید او حکیم حاذق است	صادقش دان کاو امین و صادق است
چون رسید آن وعده‌گاه و روز شد	آفتاب از شرق اختر سوز شد
بود اندر منظره شه منتظر	تا ببیند آنچه بنمودند سیر
دید شخص فاضلی پرمایه‌ای	آفتابی در میان سایه‌ای
گفت معشوقم تسبودستی نه آن	لیک کار از کارخیزد در جهان

مولوی در این داستان ، به دنبال رؤیت آن وجود نورانی ، به جریان حضرت عیسی و گستاخی بی‌ادبان و منقطع شدن خوان آسمانی و ... می‌پردازد . حال بحث در ارتباط این دو موضوع خود مجال بیشتری می‌طلبد ، ولی این همان بحثی است که آن را با وجهی دگر درباره خاتم ولایت در "فص شیشی" کتاب فصوص الحکم ابن عربی می‌یابیم ، که شارحین فصوص الحکم هر یک از دریچه‌ای به این مطلب می‌نگرند که در پیش اهل فن شناخته است . مولوی نیز در عمق اندیشه اشعری ، عیسوی مشرب " در ولایت " است که ختم ولایت را به حضرت عیسی پیوند می‌زند !

اصل انتظار در عرفان دامنه گسترده‌ای دارد که در این مختصر با آوردن نمونه‌هایی از حافظ ، سخن را به اندیشه‌های حاجی پیوند می‌زنیم تا از اصل سخن دور نیفتیم :

زهی خجسته زمانی که یار باز آید	به کار غمزدگان غمگسار باز آید
به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم	بدان امید که آن شهسوار باز آید
مقیم بر سر راهش نشسته‌ام چون گرد	بدان هوس که بدین رهگذار باز آید
دلی که با سرزلفین اوتقراری داد	گمان مبر که بدان دل قرار باز آید
***	***
ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم	خرقه از سر بدر آورد و به شکرانه بساخت
***	***

دل عالمی بسوزی، چو عذار بر فروزی	تو ازین چه سود داری که نمی‌کنی بدارا
همه شب درین امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنایی بنوازد این نوا را

خیال روی تو در هر طریق همراه ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست
به صورت از نظر ما اگر چه محجوب است همیشه در نظر خاطر مرفه ماست

این اصل "انتظار" در منطق الطیر با رنگ و بوی خاصی ترسیم شده و شاید در اندیشه هایی از نوع "حی بن یقظان و سلامان و ابسال اندیشه ها ، رجعت به اول را مد نظر گرفته اند جایی که اول و آخر یکی بیش نیست . سخن حافظ مرموز و رازناک است ، تا هر خواننده ای به گمشده خیالی خود در شأن خود بیندیشد. ولی آنچه از سخن حافظ نیز می توان فهمید این است که ، این شخص فرد عادی و احیاناً نیست ، و انتظار او نیز از نوع "انتظار" تقدیری است و در قالب زمان نمی گنجد . اصل ولایت در عرفان و تصوف با اصل انتظار پیوند دارد که این پیوند هر چند به ضرورت های زمانی و حکومتی از حوزه باورهای راستین زوده می شود ولی در "خاطره" ها ماندگار و غیر قابل زدودن است .

اسرار در مقام یک حکیم و متفکر شیعی با توجه به سخن حافظ و اصول و فصول مهم ، که در ژرفای شعر حافظ است ، در مقام ستایش او می گوید:

هزاران آفرین بر جان حافظ همه غرقیم در احسان حافظ (۱۲۴)
لطیفه "انتظار" در شعر اسرار ، چونان روح در کالبد در سیلان است ؛ او فاش می گوید و از گفته خود دلشاد است و با دلی آگاه و پربار از عشق دوست این لطیفه را بازگو می کند:

۱ - عجبین بودن انتظار با سرشت آدمی

ایزد سرشت چون گل ما مهر تو نهفت در دل ما
بازای که رونقی ندارد بی شمع رخ تو محفل ما (۵)

۲ - پایان انتظار در تقدیر الهی نهفته است

ز هجرانت بسوزیم و بسازیم لعل الله یحدث بعد أمراً (۴۸)

در آرزوی سرو قد خوش خرام او القلب طول عمری فی دربها انتظار (۱۱۴)

۳ - انتظار بارور کننده شجره امید است

نقاب عنبرین از صبح رخسار
به ما کن گوشه چشمی که عمری است
برافکن تا برآید بامدادان
به خاک درگهیم امیدواران (۱۴۷)

۴ - انتظار و طلب باید توأم باشد

چه در کعبه ، چه در دیر و خرابات
ترا جویا ترا اندر سراغم (۱۴۲)

گندگه جای مسجد ، گه کلیسا، گه کنشت "اسرار"
سخن کوتاه ، به هر صورت ، ترا در جستجو باشم (۱۴۱)

۵ - اصولاً دوری و نزدیکی امور اعتباری است و در یقین دویی نیست

یار به کوی دل است ، کوی چو سرگشته گوی
بحربه جوی است و جوی ، این همه در جستجوست (۶۹)

باشد مرا از خود تله ، کرم تنم برخود پله
نبود مرا از وی گله ، دوری زبندار من است (۶۸)

۶ - تصور هجران مرگ عاشق است

ما زمره عاشقان نداریم
مرگی بجزاز فراق احباب (۶۳)

۷ - انتظار هر چند بار سنگینی بردل عاشق است ولیک سبب تعالی اوست

چو کوهی است بار غمت بردل زار
مه چرخ بین هر شب و طالع ما
به کوهی چسان پر کاهی برآید
که ماهی برآید ، که ماهی برآید (۱۰۲)

۸ - همه آفرینش در انتظار اوست

نرگس همه روزه چشم بر راه
تا پات مباد رنجه گردد
سننبل همه عمر در تمناست
سرروی زمین ز سبزه دیباست (۸۲)

به امیدی که سفر کرده ام آید روزی
دم به دم آب زند چشم ترم رهگذرش (۱۲۰)

۹ - عناد نا آگاهان رنج مایه دل عاشقان است

خون به دل ماکنی به خاطر دشمن جان من آیین دوستی نه چنین است (۷۲)

۱۰ - اسرار در جستجوی گمشده خود است

هوای عشق‌بازی با جوانانم دگر نبود
نه پیرسالخورد از گردش این کهنه زال چرخ
بسرآنم تلبیابم پیروی و درپای او میرم
جوان رایی که گیرم دامنش، طفلی ز سرگیرم (۱۴۳)

۱۱ - زمان ظهور

گرد راهش مردمان رویند با مؤگان چشم
تا رساند مژه وصلش سوی دل هر نفس
صفحه جان پاک کن "اسرار" از نقش دویی
کان زمان از گرد ره آن شهسواری می‌رسد
پیک آهی از دل امیدوارم می‌رسد ...
شهر دل آیین ببند آن شهسواری می‌رسد (۹۶)

۱۲ - او خورشید ثانی (تعینی اول) است

ای خورشید ثانی عجب عاشق کشی
سوختم از دوری ات ای سنگدل (۵۸)

۱۳ - "بوی گل را از که جوییم از گلاب"

فلک گشته سرگشته کوی او
همی می‌رسد بر مشام دلم
نه آغاز پیدا نه انجام و هست
ببود روی عالم همه سوی او
ز گل، خاصه از اهل دل بوی او
تمامی یکی پرتو از روی او (۱۵۱)

لطیفه "انتظار" را در ادب فارسی می‌توان به صورتهای گوناگون، بنابر مشارب و اذواق صاحبان نظر، دید. این لطیفه در شعر دوره صفوی اوجی خاص و جلوه‌ای زیبا به خود می‌گیرد و در شعر شاعران بزرگ این دوره چون صائب، فیاض و ... از صورت رمزی به صورتهای باوری و علنی می‌رسد و ازین دوره به بعد است که اصل ولایت در عقیده مردم ایران زمین همه‌گیر می‌شود. دوشادوش این اندیشه در دوره صفوی حکمت متعالیه با مکاتب میرداماد و ملاصدرا درخشندگی خاصی به خود می‌گیرد و بر پایه‌های مستدل و علمی نهاده می‌شود و کتب فراوانی در احقاق حق و

مایه‌های اصیل باورهای شیعه نوشته می‌شود. شعر و اندیشه‌ی اسرار خود در ادامه‌ی این راه مایه‌ور شده و شکل گرفته است.

مایه‌های فراموش شده در فرهنگ و ادب ما فراوان است و اصل انتظار یکی از این مایه‌ها محسوب می‌شود. امید است که بعد از این اندیشمندان راههای بحث و تحقیق را در ناشناخته‌های ادب فارسی بگشایند و بررسی اندیشه‌ی بزرگان ادب را محدود به مباحثی که اغلب از خط و بینش بیگانه است، محصور نسازند.

پاورقیها

- ۱- در این مورد کتبی مانند *الغدیر*، *احقاق الحق*، *النص والاجتهاد* و ... روشنگر است.
- ۲- آنچه در شعر فارسی و شاعران فارسی سرا وجه تفوق قرار گرفته و احياناً شاعری را بر دیگر شاعران مقدم دانسته‌اند خود در بحث نقد ادبی و شیوه های آن نهفته است و این اصل هنوز کماهو حقه نقادی نشده است.
- ۳- نحوه برداشت از مفاهیم آیات در ادب فارسی که خود نشانگر مسیر اندیشه گویندگان است، اگر دقیق بررسی شود ما می‌توانیم در شعر شاعران از اندیشه آنان به نحله‌های فکری آنان راه یابیم.
- ۴- شواهد شعری از *دیوان حاج ملاهادی سبزواری*، به کوشش احمد کرمی از سلسله نشریات "ما"، چاپ اول، سال ۱۳۷۰ با ذکر شماره صفحه‌ای است که شعر و بیت مورد نظر در آن صفحه قرار دارد.
- ۵- اصل جبر و تفویض محض در ادب فارسی از اندیشه اشعری نشئت می‌گیرد. این اندیشه از قرن سوم هجری نه تنها مکاتب کلامی بلکه مکاتب فقهی را نیز در بر می‌گیرد و بر پایه این اندیشه است که بنیان حکومتها مستحکم گشته و حق فراموش می‌شود؛ راه راست و اسلام ناب در اندیشه اهل بیت مشکل‌گشای این راههای متعدد است.
- ۶- منازل معرفت در کتب عرفا متفاوت و متعدد است و اگر در نظر پیر هرات صد منزل و هزار میدان است، در اندیشه عطار در *منطق الطیر* هفت وادی است و در کتب تعلیمی صوفیه از قبیل *التصفيه فی احوال المتصوفه* و *عوارف المعارف* با دیگر کتب متفاوت است. آنچه در این مختصر اشاره‌اش لازم است این است که اصولاً همه این راهها، راههای اخلاق علمی و نظری را در بر می‌گیرد که در حد افراط و تفریط در کتب آمده و راه متعادل آن از یک سو و مقایسه آنها از دیگر سو به مجال دیگری نیاز دارد.
- ۷- چنانکه با دقت نظر می‌توان یافت که هر مقوله خود تکیه بر آیه یا حدیثی دارد که به جهت تنگی مجال از آوردن آنها خودداری می‌شود.
- ۸- مقوله "انسان کامل" در فرهنگ عرفان و تصوف یکی از بحث‌انگیزترین مقولات است و در این باره کتابهای زیادی با عنوان انسان کامل و یا به صورت رساله و یا فصلی از کتاب نوشته شده است، که دوره کامل این گونه بحثها با پیروان محبی‌الدین ابن عربی از جمله عزیزالدین نسفی و گیلانی و شارح *منازل السائرين* و شارحان *فصوص* آغاز می‌شود و در بحث امامت در حکمت متعالیه به کمال واقعی خود می‌رسد.

- ۹- اصل رؤیت و انتظار از یک نظر با هم مرتبط اند و یا انتظار از اصل رؤیت و مباحث مربوط به آن حاصل می شود. مقالات تحقیقی آقای دکتر نصرالله پور جوادی در مجله نشر دانش از شماره اول سال دهم به بعد با عنوان کلی "رؤیت ماه در آسمان" گوشه هایی از این مبحث را در عقاید کلامی بازگو می کند.
- ۱۰- در باره "ولایت" بحثهای زیادی خواه در حدیث و یا فقه و نیز در نحله های کلامی مطرح می شود و از آنجا به نحله های تصوف راه می یابد. در باره اثبات ولایت می توان به کتابی با همین نام از حاج شیخ علی نمازی، چاپ ۱۳۵۱، مشهد، چاپخانه خراسان مراجعه نمود.